

مهربانی، واجب‌تر از نان شب

29 مرداد 1401

در يك دور همنشینی، رفقا قرار گذاشتند که هر کس پنج نفر از کسانی که بیشترین تاثیر را بر زندگی‌شان گذاشته، نام ببرد. دلیل تاثیر و نتایجش را هم بگویند و البته این افراد موثر نباید مادر، پدر، خواهر یا برادر باشند. بازی جالبی از کار در آمد، به ویژه دلایل و نتایج تاثیر آن افراد بر زندگی رفقای حاضر در مجلس شنیدنی بودند. نوبت من در میانه کار بود. در ذهنم مشغول کاویدن بودم که چه کسانی به جز نزدیکانم، تاثیر زندگی‌ساز بر حیات من گذاشته‌اند و شاید سرنوشت و سلوک و راه و روش من را در زندگی تغییر داده‌اند؟ هر کدام از ما بسته به علائق و البته معاشرینی که داریم، تاثیر می‌گیریم و لابد متقابلاً بر دیگران تاثیر می‌گذاریم. گاهی خواندن کتابی، غزلی، مقاله‌ای یا دیدن فیلم و گوش سپردن به موسیقی یا خطابه‌ای، درهائی را روی آدمی می‌گشاید و سبب تحول درونی و بیرونی می‌شود. اما به نظر من بیشتر از همه اینها معاشرت و نشست و برخاست با افراد است که بر روح و ذهن و رفتار و کردار شخص تاثیر می‌گذارد.

همان چند لحظه کافی بود که به یاد آدم بسیار عزیزی بیفتم که اگرچه مدت زمان آشنایی و همنشینی با او برایم بسیار کوتاه و فقط سه سال بود اما حرف‌ها و مهم‌تر از آن، کردارش، تاثیری بر من گذاشت که امروز پس از بیست و چهار سال هنوز برایم زنده است. داستان به این قرار بود: من برای اجرای يك پروژه عام‌المنفعه، به تشکیلاتی فرهنگی اجتماعی مراجعه کردم. آقای حسین کیهانی ریاست آن مجموعه را برعهده داشت. ما پیش از آن هیچ آشنایی با هم نداشتیم، طرح من را پیش چشم مطالعه و برای اجرای آن ابراز علاقه کرد. من و رفقایم در اوج جوانی بودیم و آن سال‌ها هم، زمانی بود که همه می‌خواستند کاری برای میهن انجام بدهند بی‌آنکه به دستمزد و عاقبت و سختی‌های کار و گرفتن عنوان و صندلی و... فکر کنند. پس کار به راه افتاد. کیهانی به ما اعتماد کرد و ما هم قسم شدیم که پاسخ اعتمادش را با بهترین عملکرد ممکن بدهیم. از عاقبت کار که به کجا کشید می‌گذرم چون اقتضای مدیریت پرشور و جوان، به ویژه در آن سال‌ها توفندگی بود. با نیروی تمام جلو می‌رفتیم و از درافتادن با افراد و موانع هم ابایی نداشتیم. گاهی کار به داد و فریاد و عربده‌کشی هم می‌رسید! در این هنگامه‌ها و ناراحتی‌ها و معرکه‌های به‌پا شده از خشم و ناپختگی و جوانی ما بود که او وارد می‌شد. آرام و با لبخندی بر لب. در کمال آرامش. با لحنی مودبانه و متین، من را به مهربانی و محبت می‌خواند. عین گفته‌اش در گوشم طنین‌انداز است، می‌گفت: «برخورد چکشی کردن هیچ گرهی را باز نمی‌کند. فقط محبت...» و خودش چنین می‌کرد. سالیانی باید می‌گذشت تا من به عمل کردن به همین جمله برسم و تلاش کنم که راه و رسم زندگی‌ام را بر همین پایه بگذارم. اندک اندک فهمیدم مودبانه و مهربانانه با مردم حرف زدن چه معجزه‌ای می‌کند.

مهربانی کردن بیش از آنکه بر دیگران تاثیر داشته باشد، روح و روان خود آدمی را تلطیف می‌کند و احوالش را خوش می‌کند. کیفیت زندگی با همین مهربانی کردن‌های ساده بالاتر می‌رود. نه با پول و نه با هیچ چیز دیگر نمی‌توان کیفیت و رضایتمندی را برای زندگی خریداری کرد. فقط لذت محبت کردن و در پرتو محبت و مهر دیگران قرار گرفتن است که احوال انسان را عمیقاً خوش می‌کند، زندگی را لطیف و خواستنی می‌کند. امروز این مهربانی کردن‌های کوچک بی‌هزینه، لبخند زدن و تعارف کردن و مقدم

داشتن دیگری بر خود، گذشت کردن از خطای رانندگی يك همشهري در خیابان، سفره‌اي به سادگی و درویشی پهن کردن و دور هم نشستن گل گفتن و گل شنیدن و به روزگار نامراد خندیدن، برای ما از نان شب واجب‌تر است. امروز بیش از آنکه به خوراك جسم نیاز داشته باشیم، نیاز داریم به هم مهربانی کنیم و از یکدیگر محبت و مهر بگیریم.

خدا حسین کیهانی را - هر جا که هست - در سلامتی و مهر و محبت و عشق غوطه‌ور سازد، سعی کردم در سال‌های بعد هر جا اگر خیری کردم و مقبول درگاه خداوندی افتاد، سهم او را در آن به یاد داشته باشم.

نیوشا طبیبی گیلانی